



PERSIAN A1 – HIGHER LEVEL – PAPER 1
PERSAN A1 – NIVEAU SUPÉRIEUR – ÉPREUVE 1
PERSA A1 – NIVEL SUPERIOR – PRUEBA 1

Monday 14 May 2007 (morning)
Lundi 14 mai 2007 (matin)
Lunes 14 de mayo de 2007 (mañana)

2 hours / 2 heures / 2 horas

INSTRUCTIONS TO CANDIDATES

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a commentary on one passage only.

INSTRUCTIONS DESTINÉES AUX CANDIDATS

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire sur un seul des passages.

INSTRUCCIONES PARA LOS ALUMNOS

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario sobre un solo fragmento.

بخش یکم

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

1. (a)

این برف، این برف لعنتی

آن روزها، من چهارده - پانزده ساله بودم. به در خانه ها می رفتم، عقب مشتریها راه می افتادم و بدهکاری ها را جمع می کردم. اوستام، پیش حاج آقام تعریف من را خیلی می کرد:

"ماشالله بچه زبر و زرنگیه. وقتی می فرستمش تا پولو نستونه بر نمی گرده."

5 دکان قصابی ما سر گذر بود. مشتری های جوراجوری داشتیم. محله گندی بود. تا دلت بخواهد مفتش و افسر و مفتخور داشت. می آمدند گوشت نسیه می گرفتند، بعد یادشان می رفت که بدهکارند. یکی را می خواست که یاد شان بیندزد! سر و کله شان که از دور پیدا می شد، اوستام می گفت:

10 " آقا جعفر بدوینم، بدوینم چیکار می کنی پسر."

کار لجنی بود. پر رویی و لچری می خواست و بد پیلگی و زبلی. کثافت کاری بود. حالا که فکرش را می کنم حالم را بهم میزند. اما تنها کاری بود که فوت و فنش را خوب یاد گرفته بودم و همه راه هاش را امتحان کرده بودم. برای همین هم اوستام خاطر من را خیلی می خواست. هی پیش این و آن تعریفم را می کرد. " بچه زرنگیه، بچه زرنگیه... " هی تعریف می کرد، هی تعریف می کرد. باد توی آستینم افتاده بود چه چور. به خیالم این کاری بود که فقط از دست من بر میآمد. شاگرد های دیگر عرضه و

- قابلیتش را نداشتند. جلو آن ها چه قپی ها که نمی آمدم و چه پزی که نمی دادم. عذر و بهانه ها همیشه مثل هم بود.
- 20 "بله، بله، درسته از نظرم رفته بود. فردا میام کارسازی می کنم، حالا پول خرد ندارم."
- با پول خرد نداشتند یا عجلا داشتند و وقتشان تنگ بود یا بهانه های دیگر. آخر سرهم می خواستند با توپ و تشر برم گردانند.
- "قباحت داره بچه، ده گور تو گم کن و گر نه می دمت دست پاسبون."
- 25 از این توپ ها خیلی می آمدند. صدایشان را کلفت می کردند و قیافه می گرفتند و چشم هاشان را می دریدند و دست هاشان را تکان می دادند، اما کی تو می زد و کی دست بردار بود. دست می گذاشتم به داد و فریاد: "گوشت بردین پولشو بدین."
- اگر دست رو من بلند می کردند، چنان قشقرقی راه می انداختم و مردم را دوروبرم جمع می کردم و حسابی جا می زدند. قرضشان را می دادند و هر چه فحش و بد و بیراه بود، به من و برای اوستام می دادند و راهشان را می کشیدند و می رفتند. وقتی می آمدم و برای اوستام تعریف می کردم، قاه قاه می خندید و می گفت:
- "ننه سگ ها به مفتخوری عادت کردن، هی مردمو می چاپن و گردن کلفت می کنن."
- 35

جمال میرصادقی، برگزیده داستانهای کوتاه

(b).1

مه

بیابان را سراسر مه گرفته است.

چراغ قریه پنهان است.

موجی گرم در خون بیابان است.

بیابان - خسته

5 لب بسته

نفس بشکسته

در هذیان گرم مه، عرق می ریزیدش آهسته

از هر بند.

بیابان را سراسر مه گرفته است (می گوید به خود عایر).

10 سگان قریه خاموشند.

در شولای مه پنهان، به خانه میرسم. گل گاو نمی داند.

مرا ناگاه در درگاه می بیند

به چشمش قطره اشکی،

بر لبش لبخند، خواهد گفت:

15 "بیابان را سراسر مه گرفته است... با خود

فکر می کردم که مه گر همچنان تا صبح

می پایید مردان جسور از

خفیه گاه خود به دیدار

عزیزان باز می گشتند."

20 بیابان را

سراسر

مه گرفته است

چراغ قریه پنهان است، موجی گرم در خون بیابان است.

بیابان - خسته لب بسته نفس بشکسته در

25 هذیان گرم مه عرق می ریزدش آهسته از هر بند...

احمد شاملو، برگزیده اشعار
